

عزم مریخ دارم

سفر از راه دور داشتم،

از سکون به حرکت افتاده بودم

از گذشته ها بسوی آینده می‌آمدم

از سوی خوداندیشی بسوی دیگر اندیشی

طی طریق می‌کردم

می خواستم:

نبود هایم تبدیل شود به بود،

و هیچ هایم به همه.

سفرم طولانی بود، سیاره هارا به عقب گذاشتم،

و عبور کردم از میان ذرات ستاره ها

پیمودم وادی های کیهانی را،

که ناگهان گذرم به مکان عجیبی افتاد...

باهیا هو، پراز غوغا و ماتم سرا

بخود گفتم: ای آنکه می‌آئی از عدم

اینجا چه غم است که همه در ماتم

سفرم را توقف دادم

شاید از حرکت باز ماندم

شاید مجال ادامه سفر برایم محال گردید

ویا شاید خدا خواست و...

نه؛ شاید خود خواستم

باز هم نمی دانم و تا هنوز نمی دانم.
به هر صورت من درین مکان جا افتادم
واسمش را گذاشته بودند زمین:
درینجا همه باهم درستیز است
موجودات این بوم شوم، یکدیگر را می درند

من هم همچنان
بخاطر رسیدن به اغراض شان
تخم نفاق میکارند.

و خدایم آفرینند و آنرا
آفریدگار خود نام میگذارند
وسیله قرار میدهند

تا برسند به اهدافشان
تأسف میکنم، من هم همچنان.
درین مکان: صداقت وجود ندارد

وفا معنی نمی دهد

دروغ کاشته میشود

همه قصی القلب اندو من هم همچنان
و دلم هیچ نمی سوزد به آن سبزه ای
نو و بالنده که می خواهد رشد کند
ولی گوسفند تیز دندان از جا
بر میکند و می بلعد اصلا بمن چه.

نمی گویم بر سر چشمت ابروست
به آن گرگی که درنده خوست که
گوسفند ظالم علف ستیز را می درد.
افعال روبای حيله گر مکار که
مرغ مزاحم خوابم را میکند شکار
اصلاً به من چه؟ بگذار
که این روباه چاق شود و بزرگتر
چون ضرورت دارم به پوستین گرم تر.
درین مکان که گویند رو به زوال است
همه چیز به همین منوال است
عجب مکانی!
درینجا همه نا حق است
اگر بگویم که من حق هستم
این هیولای حق ستیز میکشدم بدار
نه تنها یکبار بلکه بار بار
و گاهی پشیمان و نادم میگردم
چرا درین مکان توقف کردم؟
شاید تقصیر از من نباشد

نمیدانم و تا هنوز هم نمی دانم ولی عزم مریخ دارم.

مسعود حداد

6 جون 2011